

اللهم صل علی محمد و آل محمد

شرح چهل حدیث

روح الله الموسوی الخمینی (ره)

**حدیث نوزدهم: غیبت**



مدرسه دانشجویی قرآن و عترت: دانشگاه تهران

تهران – بلوار کشاورز – خیابان 16 آذر – پلاک 25 – طبقه دوم

88968309 – 09125549844

**الحديث التاسع عشر**

بسندي المتّصل إلى ثقة الإسلام و المسلمين، محمّد بن يعقوب الكليني، رضوان اللّه تعالى عليه، عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال قال رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله: الغيبة أسرع في دين الرّجل المسلم من الأكلة في جوفه.

قال و قال رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله: الجلوس في المسجد انتظار الصّلاة عبادة ما لم يحدث. قيل: يا رسول اللّه و ما يحدث. قال: الاغتياب.

ترجمه «سكونى گويد فرمود حضرت صادق، عليه السلام، فرمود رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله: «غيبت سريعتر است در دين مرد مسلمان از مرض «اكله» در جوفش.» گفت و فرمود رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله،: «نشستن در مسجد براى انتظار نماز عبادت است مادامى كه احداث نكند.» گفته شد: «اى رسول خدا، چه چيز را احداث نكند؟» فرمود: «غيبت را.»

شرح «غيبت» مصدر «غاب»، و هم [اسم‏] مصدر «اغتياب» است، چنانچه در لغت است. قال الجوهرى: «اغتابه اغتيابا، إذا وقع فيه، و الاسم الغيبة. و هو أن يتكلّم خلف إنسان مستور بما يغمّه لو سمعه. فإن كان صد قاسمّي غيبة، و إن كان كذبا سمّي بهتانا.»- انتهى [1] محقق محدّث، مجلسى، عليه الرحمة، فرمايد: «اين معنى لغوى است.»

انتهى «1». ولى ظاهر چنين نمايد كه صاحب صحاح معنى اصطلاحى را بيان كرده نه معنى لغوى را، زيرا كه معنى لغوى «غاب» و «اغتاب»، و ساير تصاريف آن، اين نيست، بلكه معناى اعمّى از آن است. و لغويّين گاه معنى اصطلاحى يا شرعى را در كتب خود مى‏نگارند.

و از صاحب قاموس منقول است كه «غاب» را به معنى «عاب» گرفته. و عن المصباح المنير: «اغتابه إذا ذكره بما يكرهه من العيوب، و هو حقّ.» به گمان نويسنده هيچيك از مذكورات متن معنى لغوى نباشد، بلكه در هر يك قيودى است كه با معنى اصطلاحى اختلاط پيدا كرده. در هر صورت بحث در اطراف معنى لغوى چندان فايده ندارد، عمده به دست آوردن موضوع شرعى است كه متعلق تكليف شده. و على الظاهر در اين مورد اين موضوع قيود شرعيه دارد كه خارج از فهم عرفى و معنى لغوى است. و پس از اين در اطراف موضوع بيانى پيش مى‏آيد. «و الأكلة»، كفرحة، داء في العضو يأتكل منه. كما في القاموس و غيره. و قد يقرء بمدّ الهمزة على وزن فاعلة، أي العلّة الّتي تأكل اللّحم. و الاوّل أوفق باللّغة. كذا قال المجلسىّ. «مجلسى فرموده: اكلة بر وزن فرحة، دردى است در عضو كه از آن مى‏خورد. چنانچه در قاموس و غير آن مذكور است. و گاهى بر وزن «فاعلة» خوانده شده، يعنى دردى كه گوشت را مى‏خورد. و اوّلى مناسبتر با لغت است.»

در هر حال، مقصود آن است كه همان طور كه اين مرض وقتى پيدا شد در عضو، خصوصا اعضاى لطيفه مثل باطن. آن را بزودى مى‏خورد و فانى مى‏كند، غيبت دين انسان را از آن سريعتر مى‏خورد و فاسد و فانى مى‏كند.

و ما لم يحدث از باب افعال است. و ضمير مستتر در آن راجع به «جالس» مستفاد از «جلوس» مذكور است. و «اغتياب» منصوب است، و مفعول فعل مقدّر مفهوم از كلام سائل است. و در بعضى نسخ به جاى ما يحدث «ما الحدث» است، بنابر اين، «اغتياب» مرفوع است بنابر خبريّت.

**فصل در تعريف غيبت است‏**

بدان كه فقها، رضوان اللّه عليهم اجمعين، از براى «غيبت» تعريفهاى‏ بسيارى كردند كه بيان آنها و مناقشه در طرد و عكس هر يك خارج از وظيفه اين اوراق است مگر به طور اجمال.

شيخ محقق سعيد شهيد در كشف الريبة مى‏فرمايد از براى آن دو تعريف است: اوّل- و آن مشهور بين فقهاست-: هو ذكر الإنسان حال غيبته بما يكره نسبته إليه، ممّا يعدّ نقصانا في العرف بقصد الانتقاص و الذّمّ.» و الثانى: «التّنبيه على ما يكره نسبته إليه ... الخ «1» حاصل معنى آن است كه «غيبت عبارت است از ذكر كردن انسان را در حال غايب بودنش به چيزى كه خوش آيند نيست نسبت دادن آن را به سوى او، از چيزهايى كه پيش عرف مردم نقصان است، به قصد انتقاص و مذمت او.» و حاصل معنى دوم آن است كه «آن عبارت است از آگاهى دادن بر چيزى كه چنين باشد.» و تعريف دوّم اعم است از اوّل در صورتى كه «ذكر» به معنى قول باشد، چنانچه متفاهم عرفى است، زيرا كه «تنبيه» اعم است از قول و كتابت و حكايت، و غير آن از ساير طرق تفهيم. و اگر «ذكر» اعم از قول باشد، چنانچه مطابق لغت است، مرجع هر دو تعريف به يك امر برگردد، و مفاد اخبار نيز دلالت بر اين دو تعريف دارد.

مثل ما في مجالس الشيخ في حديث أبي الأسود، في وصيّة النبيّ، صلّى اللّه عليه و آله، لأبي ذرّ، رضوان اللّه عليه. و فيه: قلت: يا رسول اللّه، ما الغيبة؟ قال: ذكرك أخاك بما يكره. قلت: يا رسول اللّه، فإن كان فيه الّذي يذكر به؟ قال: اعلم، أنّك إذا ذكرته بما هو فيه، فقد اغتبته، و إذا ذكرته بما ليس فيه، فقد بهتّه. «2»

حضرت ابى ذر گويد: «گفتم اى رسول خدا، چيست غيبت؟ فرمود: «ذكر تو است برادر خود را به چيزى كه مكروه است.» گفتم: «يا رسول اللّه، اگر باشد در او آنچه ذكر شده، غيبت است؟» فرمود: «اگر باشد غيبت است، و اگر نباشد تهمت است.»

و در نبوى مشهور وارد است: هل تدرون ما الغيبة؟ فقالوا: اللّه و رسوله أعلم.قال: ذكرك أخاك بما يكره ... الخ و اين برگشت كند به معنى اوّل، بنابر متفاهم عرفى معنى «ذكر»، يا معنى دوم، بنابر اعميّت «ذكر» از قول. و غايب بودن برادر را نفرمود، زيرا كه از مفهوم غيبت معلوم بوده و محتاج به ذكر نبوده. و برادر نيز معلوم‏ است كه برادر ايمانى است نه نسبى. و ما يكره عبارت است از چيزهايى كه نقصان عرفى است.

و «قصد انتقاص و مذمت» گرچه در حديث شريف ابى ذر، و نبوى مشهور، مذكور نيست، و ليكن از فحواى كلام متفاهم مى‏شود، بلكه صدر روايت ابى ذر دلالت بر آن [دارد] و مستغنى از ذكر بوده، زيرا كه در صدر روايت است: الغيبة أشدّ من الزّنا. قلت: و لم ذاك يا رسول اللّه [صلّى اللّه عليه و آله‏]؟ قال: لأنّ الرّجل يزني فيتوب إلى اللّه فيتوب اللّه عليه، و الغيبة لا تغفر حتّى يغفرها صاحبها ... ثمّ قال: و أكل لحمه من معاصى اللّه. از اين دو جمله معلوم شود كه با قصد انتقاص مقصود است، و الا اگر تلطفا و ترحما ذكرى از غير شود، معصيت او نيست تا محتاج به آمرزش شود، و اكل لحم او نيست.

و اعميّت غيبت از ذكر قولى نيز معلوم شود از روايت عايشه قالت: دخلت علينا امرأة، فلمّا ولّت، أومأت بيدي أنّها قصيرة فقال، صلّى اللّه عليه و آله: اغتبتها. عايشه گويد: «يك زنى پيش ما آمد، چون رو برگرداند، به دستم اشاره [كردم‏] كه كوتاه قامت است. رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، فرمود كه غيبت او را كردى.»

بلكه عرف از نفس اخبار غيبت خصوصيّت تلفظ را نمى‏فهمد، بلكه آن را از جهت افهام نوعى مورد حرمت مى‏داند، يعنى، اختصاص تلفظ به «ذكر» از باب اين است كه غالبا غيبت با تلفظ واقع مى‏شود، نه از جهت خصوصيت آن است.

باقى ماند يك مطلب. و آن اين است كه از اطلاق بسيارى از اخبار معلوم مى‏شود كه كشف سرّ مؤمنين حرام است. يعنى، عيوبى كه از مؤمنين مستور و مخفى است، چه خلقى يا خلقى يا عملى باشد، حرام است اظهار آن را و افشا آن را، چه شخص متصف راضى به آن باشد يا نه، و چه قصد انتقاص در كار باشد يا نباشد. ولى از ملاحظه مجموع اخبار استفاده مى‏شود كه قصد انتقاص دخيل در حرمت است، مگر آنكه نفس عمل از امورى باشد كه ذكر آن و اشاعه آن محرّم شرعى باشد، چون معاصى خدا كه صاحب معصيت نيز نمى‏تواند اظهار آن كند و از جمله اشاعه فاحشه است. و اين مربوط به حرمت غيبت نيست. و بعيد نيست اظهار مستورات مؤمنين در صورت عدم رضايت آنها نيز محرّم باشد، و لو قصد انتقاص در كار نباشد. در هر صورت بيش از اين تفصيل در اين باب خارج از مقصود ماست.

**فصل‏**

بدان كه حرمت غيبت في الجمله اجماعى، بلكه از ضروريات فقه است. و از كبائر و موبقات است. و بحث در اطراف آن و مستثنيات آن از وظيفه اين اوراق خارج است. آنچه لازم است در اين مقام ذكر آن، تنبه دادن بر فساد اين سيّئه موبقه و تبعات آن است كه بلكه ان شاء اللّه با تفكر در آن بدان مبتلا نشويم، يا اگر خداى نخواسته شديم، بزودى رجوع كنيم، توبه كنيم و قلع ماده فساد آن را كرده نگذاريم با اين آلودگى و ابتلاى به اين كبيره ايمان كش از اين عالم منتقل شويم، كه از براى اين موبقه كبيره در عالم غيب و پس پرده ملكوت صورت مشوّه زشتى است كه علاوه بر بدى آن موجب رسوايى در ملأ اعلى و محضر انبياء مرسلين و ملائكه مقربين مى‏شود. صورت ملكوتى آن همان است كه خداوند تبارك و تعالى در كتاب كريمش اشاره به آن مى‏فرمايد و احاديث شريفه نيز صراحتا و اشارتا بيان آن را كرده‏اند.

قال اللّه عزّ و جلّ: وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ. «1» فرمود: «غيبت نكند بعض شما بعضى را. آيا دوست دارد يكى از شما كه گوشت برادر خود را بخورد در صورتى كه مردار است؟ پس كراهت داريد او را البته.»

ما غافليم از آنكه اعمال ما عينا با صورتهاى مناسبه با آنها در عالم ديگر به ما رجوع مى‏كند. نمى‏دانيم كه اين عمل صورت مردار خوردن است. صاحب اين عمل همان طور كه چون سگهاى درنده اعراض مردم را دريده و گوشت آنها را خورده، در جهنم نيز صورت ملكوتى اين عمل به او رجوع مى‏كند.

و في رواية أنّ رسول اللّه لمّا رجم الرّجل في الزّنا، قال رجل لصاحبه: هذا اقعص كما يقعص الكلب. فمرّ النّبىّ معهما بجيفة، فقال: انهشا منها. فقالا: يا رسول اللّه، ننهش جيفة! فقال: ما أصبتما من أخيكما أنتن من هذه. «رسول خدا [صلّى اللّه عليه و آله‏] به واسطه زنا مردى را سنگسار فرمود. يكى از حضار به رفيقش گفت: «اين شخص در جايگاه خود كشته شد مثل سگ.» پس از آن پيغمبر [صلّى اللّه عليه و آله‏] با آن دو نفر به مردارى عبور كردند. فرمود به آنها:

«با دندانهاى خود از گوشت اين مردار بكنيد.» عرض كردند: يا رسول اللّه، از گوشت مردار بخوريم! فرمود: «آنچه از برادرتان به شما رسيد، گندش بيش از اين است!» آرى، رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، به قوّت نور بصيرت و مشاهده مى‏ديد عمل آنها را كه گندش از مردار بيشتر است و صورت آن فضيحتر و فظيعتر است.

و در روايت ديگر است كه غيبت كننده در روز قيامت گوشت خود را مى‏خورد.

و در وسائل از مجالس صدوق طائفه، رضوان اللّه عليه، سند به حضرت امير، عليه السلام، رساند در ضمن مواعظش به نوف البكالى: قال قلت: زدني. قال:اجتنب الغيبة، فإنّها إدام كلاب النّار. ثمّ قال: يا نوف، كذب من زعم أنّه ولد من حلال و هو يأكل لحوم النّاس بالغيبة. الحديث. نوف گويد: «گفتم به مولى عليه السلام: «زياده از اين موعظه فرما مرا.»

فرمود: «دورى كن از غيبت، زيرا كه آن نانخورش سگهاى آتش است.» پس از آن فرمود: «اى نوف، دروغگوست كسى كه گمان كند زاييده حلال است و حال آنكه گوشت‏هاى مردم را مى‏خورد به غيبت.»

و منافات ميانه اين روايات شريفه نيست، همه اين‏ها ممكن است واقع شود:هم گوشت مردار بخورد، و هم از گوشت خود بخورد، و هم به صورت سگ باشد و خوراكش مردار باشد، و هم به صورت مردار باشد و خوراك سگهاى جهنم باشد. آن جا صور تابع جهات فاعليه است و يك موجود صور عديده ممكن است داشته باشد. چنانچه در محل خود مقرّر است.

و عن عقاب الأعمال بإسناده عن رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، فى حديث: ... و من مشى في غيبة أخيه و كشف عورته، كانت أوّل خطوة خطأها وضعها في جهنّم و كشف اللّه عورته على رءوس الخلائق ... الخ «2» فرمود: «كسى كه راه رفت در غيبت برادرش و كشف سرّ او، اوّل قدمى كه بردارد در جهنم گذارد، و كشف كند خداوند سرّ او را در بين خلايق.» اين‏ها حال روز قيامت و جهنم او كه اين طور خداوند تعالى او را مفتضح در بين خلايق و در محضر ملكوتيين فرمايد.

و در وسائل سند به حضرت صادق، عليه السلام، رساند كه از حضرت‏ رسول، صلّى اللّه عليه و آله، روايت فرموده، تا مى‏فرمايد: و قال: من اغتاب امرء مسلما، بطل صومه و نقض وضوءه و جاء يوم القيامة يفوح من فيه رائحة أنتن من الجيفة، يتأذّى به أهل الموقف. و إن مات قبل أن يتوب، مات مستحلاّ لما حرّم اللّه عزّ و جلّ.

فرمود رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله: «كسى كه غيبت كند مرد مسلمى را، باطل شود روزه او و شكسته شود وضوى او، و بيايد روز قيامت در حالى كه از دهن او بويى مى‏آيد كه از بوى مردار گندش بيشتر است، در آزار مى‏آيند از آن اهل موقف.

و اگر بميرد قبل از توبه، مرده است در صورتى كه حلال شمرده چيزى را كه خداوند حرام شمرده است.» اين هم حال قبل از ورودش به جهنم كه در نزد اهل «موقف» مفتضح و رسواست و در شمار كفار است، زيرا كه مستحلّ محرّم الهى كافر است. و مغتاب در اثر او مثل اوست، بنابر اين حديث شريف.

و حال برزخ او نيز روايت از رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله- گرديده: عن أنس قال قال رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله: مررت ليلة اسرى بي على قوم يخمشون وجوههم بأظافيرهم. فقلت: يا جبرئيل، من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الّذين يغتابون النّاس و يقعون في أعراضهم.

انس بن مالك [گويد]: «رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، فرمود: گذشتم در شب معراج به قومى كه رويهاى خود را با چنگال خويش خراش مى‏دادند. از جبرئيل پرسيدم اين‏ها كيان‏اند؟ گفت: «اين‏ها كسانى هستند كه غيبت مردم را مى‏كردند و واقع مى‏شدند در اعراض آنها.»

پس، معلوم شد كه شخص مغتاب در برزخش رسوا و مفتضح است، و در موقفش پيش اهل آن خجل و شرمسار است، و در جهنم نيز با رسوايى و بى‏آبرويى خواهد به سر برد، بلكه بعض مراتب آن نيز اسباب رسوايى در اين عالم شود.چنانچه در حديث شريف كافى وارد است:عن إسحاق بن عمّار قال: سمعت أبا عبد اللّه، عليه السّلام، يقول قال رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله: يا معشر من أسلم بلسانه و لم يخلص الايمان إلى قلبه لا تذمّوا المسلمين و لا تتّبعوا عوراتهم فإنّ من تتّبع عوراتهم، تتّبع اللّه عورته، و من‏ تتّبع اللّه عورته، يفضحه و لو في بيته.

حضرت صادق، عليه السلام، از حضرت رسول، صلّى اللّه عليه و آله، حديث مى‏كند كه فرمود: «اى گروهى كه بزبان اسلام آورديد و ايمان به قلب شما وارد نشده، مذمّت نكنيد مسلمانان را و جستجو نكنيد قبايح مستوره آنها را، زيرا كه كسى كه عورات آنها را جستجو كند، خداوند جستجو كند عورات او را، و كسى را كه خدا جستجوى عورت او كند، مفتضح كند او را و اگر چه در خانه‏اش باشد.»

خداوند تبارك و تعالى غيور است و هتك مستور مؤمنين و كشف عورات آنها هتك ناموس الهى است. اگر انسان بيحيايى را از حدّ گذراند و هتك حرمات الهيه نمود، خداوند غيور مستورات او را، كه به لطف و ستّاريت خود ستر فرموده بود، مكشوف مى‏فرمايد و هتك مستور آن را مى‏فرمايد، و در بين مردم در اين عالم و ملائكه و انبيا و اوليا، عليهم السّلام، در آن عالم مفتضح مى‏شود.

و در حديث شريف كافى سند به حضرت باقر العلوم، عليه السلام، رساند:قال لمّا اسرى بالنّبي، صلّى اللّه عليه و آله، قال: يا ربّ، ما حال المؤمن عندك. قال: يا محمّد، من أهان لي وليّا، فقد بارزنى بالمحاربة، و أنا أسرع [شي‏ء] إلى نصرة أوليائي.

فرمود باقر العلوم، عليه السلام، در معراج رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، عرض كرد: «اى پروردگار چگونه است حال مؤمن پيش تو؟» فرمود: «اى محمد، كسى كه اهانت كند براى من دوستى را، پس بتحقيق ظاهر شده است به محاربه با من، و من سريعتر هستم به سوى يارى كردن دوستان خودم از هر چه.» و احاديث در اين رديف بسيار است.

و شيخ صدوق سند به حضرت صادق، عليه السلام، رساند كه فرمود در ضمن حديثى: و من اغتابه بما فيه، فهو خارج من ولاية اللّه تعالى داخل في ولاية الشّيطان. يعنى «كسى كه غيبت كند او را (كسى را كه اهل ستر و عدالت است در ظاهر، گرچه مذنب باشد پيش خودش) خارج شود از ولايت خداى تعالى و در ولايت شيطان وارد شود.» معلوم است كسى كه از ولايت حق خارج شود و در ولايت شيطان داخل شود، از اهل نجات و ايمان نخواهد بود. چنانچه در حديث سابق اسحاق بن عمّار نيز گذشت كه اسلام مغتاب لسانى است و ايمان در قلبش وارد نشده. معلوم است كسى كه مؤمن به خدا باشد و مصدّق به روز جزا و معتقد به‏ رسيدن به صور اعمال و حقايق سيّئات، چنين موبقه كبيره را، كه در عوالم غيب و شهادت و در نشئه دنيا و برزخ و عقبى او را رسوا و مفتضح مى‏كند و او را به جهنم به شرّ بليّات مبتلا مى‏كند و از ولايت حق خارج مى‏كند و به ولايت شيطان داخل مى‏كند، مرتكب نشود. اگر ما اقدام بدين امر بزرگ كرديم، بايد بفهميم كه سرچشمه خرابى دارد و حقيقت ايمان در قلب ما وارد نشده. اگر ايمان وارد قلب شود، كارها اصلاح مى‏شود: آثار آن سرايت مى‏كند به تمام ظاهر و باطن و سرّ و علن. پس، بايد معالجه باطن را بكنيم و مرض قلب را علاج نماييم. و از احاديث ظاهر شود كه همان طور كه سستى ايمان و عدم خلوص آن موجب مفاسد اخلاقى و اعمالى شود، اين مفاسد نيز موجب نقصان ايمان، بلكه زايل شدن آن، مى‏شود. و اين مطابق با نوعى از برهان است، چنانچه در محل خود مقرر است.

و بدان كه اين معصيت از جهت ديگر هم از معاصى شديدتر و تبعاتش بيشتر است. و آن اين است كه علاوه بر آنكه جنبه حق اللّه دارد، جنبه حق الناس هم دارد، و خداوند نمى‏آمرزد مغتاب را تا صاحبش از او راضى شود، چنانچه در حديث شريف با چندين طريق به همين مضمون وارد شده: عن محمّد بن الحسن في المجالس و الأخبار بإسناده عن أبي ذرّ، عن النّبىّ، صلّى اللّه عليه و آله، فى وصيّة له قال: يا أبا ذرّ، إيّاك و الغيبة! فإنّ الغيبة أشدّ من الزّنا. قلت: و لم ذاك يا رسول اللّه؟ قال: لأنّ الرّجل يزنى فيتوب إلى اللّه فيتوب اللّه عليه، و الغيبة لا تغفر حتّى يغفرها صاحبها. «1»

«رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، در ضمن وصيتهايش به جناب ابى ذر، رضى اللّه عنه، مى‏فرمايد: «بترس از غيبت، زيرا كه آن از زنا شديدتر است.»

عرض كرد [م‏]: «براى چه يا رسول اللّه؟» فرمود: «براى آنكه زانى اگر توبه كرد خداوند مى‏آمرزد او را، ولى غيبت آمرزيده نشود تا آنكه صاحبش بيامرزد.»

و در علل و خصال و مجمع البيان و كتاب اخوان به همين مضمون، يا قريب به اين، حديث نموده‏اند «2». و اگر خداى نخواسته انسان با حقوق مردم از دنيا برود، كارش بسيار مشكل شود. در حقوق الهى سر و كار با كريم و رحيم مى‏باشد كه در ساحت مقدسش بغض و كينه، عداوت و تشفّى راه ندارد، ولى اگر سر و كار با بندگان شد، ممكن است گرفتار كسى شود كه داراى اين گونه اخلاق باشد و از انسان بدين زوديها نگذرد يا هيچ وقت از او راضى نشود. پس، بر انسان لازم است كه‏ مواظب حال خودش خيلى باشد، و اين ملاحظات را بنمايد كه مطلب بسيار خطرناك است و امر بسيار مشكل است. و احاديث در تشديد امر غيبت بيش از اين است كه در حوصله اين اوراق بگنجد. و ما به ذكر مختصرى از آن قناعت مى‏كنيم.

مثل ما روى عن النّبىّ، صلّى اللّه عليه و آله، أنّه خطب يوما، فذكر الرّبا و عظّم شأنه فقال: إنّ الدّرهم يصيبه الرّجل من الرّبا أعظم من ستّ و ثلاثين زنية. و إنّ أربى الرّبا عرض الرّجل المسلم. جناب رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، در ضمن خطبه‏اى چنانچه در اين حديث است، ذكر «ربا» را كردند و او را بزرگ شمردند و فرمود [ند] «يك درهم از آن از سى و شش زنا بزرگتر است، و از ربا بالاتر آبروى مسلمان است.»

و روى عنه، صلّى اللّه عليه و آله، أنّه قال: ما النّار في اليبس بأسرع من الغيبة فى حسنات العبد. «آتش سريعتر در سوزاندن و فانى كردن چيز خشك نيست از غيبت در افناى حسنات بنده.»

و عن النّبىّ، صلّى اللّه عليه و آله: يؤتى بأحد يوم القيامة فيوقف بين يدى الربّ عزّ و جلّ و يدفع إليه كتابه، فلا يرى حسناته فيه. فيقول: إلهى، ليس هذا كتابى [فإنّي‏] لا أرى فيه حسناتى. فيقال له: إنّ ربّك لا يضلّ و لا ينسى، ذهب عملك باغتياب النّاس. ثمّ، يؤتى بآخر و يدفع إليه كتابه، فيرى فيه طاعات كثيرة.

فيقول: إلهي، ما هذا كتابي، فإنّي ما عملت هذه الطّاعات. فيقال له: إنّ فلانا اغتابك فدفع حسناته إليك ... الخ [1] «از رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، حديث شده كه آورده شود روز قيامت يك نفرى در پيشگاه حق، نگاه داشته شود و كتابش به او داده شود. پس حسنات خود را در آن نبيند. گويد: «خداوندا، اين كتاب من نيست! نمى‏بينم در اين حسنات خود را.» به او گفته شود: «همانا پروردگار تو گمراه نيست و نسيان نكند، از بين رفت عمل تو به واسطه غيبت كردن از مردم.» پس از آن، ديگرى آورده شود و داده شود به او كتابش. پس در آن طاعتهاى بسيارى ببيند. بگويد: «بارالها، اين كتاب من نيست، زيرا كه من اين طاعات را نكردم!» گفته شود به او «فلانى غيبت تو كرده، پس داده شد حسنات او به تو.»

و عن النّبي، صلّى اللّه عليه و آله: أدنى الكفر أن يسمع الرّجل من أخيه كلمة يحفظها عليه يريد أن يفضحه بها. أولئك لا خلاق لهم.از پيغمبر، صلّى اللّه عليه و آله، منقول است كه «اوّل مرتبه كفر آن است كه شخص بشنود از برادر خود كلمه [اى‏] را و حفظ كند آن را و بخواهد مفتضح كند او را به واسطه آن كلمه. براى چنين اشخاص نصيب و بهره‏اى نيست.»

اين مختصّ از اخبار اين باب، در صورتى كه عناوين ديگر نيز به غيبت منطبق مى‏شود و گناهان و مفاسد آنها شامل حال مغتاب مى‏باشد، از قبيل اهانت مؤمن و اذلال و احتقار و استخفاف آن، و تعيير و احصاء عثرات و طعن بر او، كه هر يك براى هلاكت انسان سببى است مستقل. و اخبار وارده در مذمت هر يك از آنها كمر شكن است. و ما از ذكر آنها چشم پوشيديم براى اختصار.

**فصل در بيان ضررهاى اجتماعى غيبت‏**

چنانچه اين معصيت كبيره و اين موبقه عظيمه از مفسدات ايمان و اخلاق و ظاهر و باطن است و در دنيا و آخرت انسان را منجر به رسوايى و بى‏آبرويى مى‏كند، چنانچه شمه‏اى از آن را در فصل گذشته شنيدى، همين طور اين رذيله مفاسد اجتماعى و نوعى نيز دارد، و از اين جهت از بسيارى از معاصى قبح و فسادش افزون مى‏باشد.

يكى از مقاصد بزرگ شرايع و انبياء عظام، سلام اللّه عليهم، كه علاوه بر آنكه خود مقصود مستقل است، وسيله پيشرفت مقاصد بزرگ و دخيل تام در تشكيل مدينه فاضله مى‏باشد، توحيد كلمه و توحيد عقيده است، و اجتماع در مهامّ امور و جلوگيرى از تعديات ظالمانه ارباب تعدى است، كه مستلزم فساد بنى الانسان و خراب مدينه فاضله است. و اين مقصد بزرگ، كه مصلح اجتماعى و فردى است، انجام نگيرد مگر در سايه وحدت نفوس و اتحاد همم و الفت و اخوّت و صداقت قلبى و صفاى باطنى و ظاهرى، و افراد جامعه به طورى شوند كه نوع بنى آدم تشكيل يك‏ شخص دهند، و جمعيت به منزله يك شخص باشد و افراد به منزله باشد، و تمام كوششها و سعى‏ها حول يك مقصد بزرگ الهى و يك مهم عظيم عقلى، كه صلاح جمعيت و فرد است، چرخ زند. و اگر چنين مودّت و اخوّتى در بين يك نوع يا يك طايفه پيدا شد، غلبه كنند بر تمام طوايف و مللى كه بر اين طريقه نباشند. چنانچه از مراجعه به تواريخ، خصوصا تاريخ جنگهاى اسلام و فتوحات عظيمه آن، مطلب خوب روشن مى‏شود، كه در اوايل طلوع اين قانون الهى، چون شمه‏اى از اين اتحاد و وحدت در بين مسلمين بوده و مساعى آنها مشفوع به تخليص نيّات نوعا بوده، در مدت كمى چه فتوحات بزرگى كردند، و در اندك زمانى به سلطنتهاى بزرگ آن زمان، كه عمده آن ايران و روم بوده، غلبه كردند و با عده كم بر لشكرهاى گران و جمعيتهاى بى‏پايان غالب شدند. و پيغمبر اسلام عقد اخوّت بين مسلمين در صدر اوّل اجرا فرمود و به نصّ إنّما المؤمنون إخوة. اخوّت بين تمام مؤمنين برقرار شد.

و در كافى شريف است: عن العقرقوفي، قال سمعت أبا عبد اللّه، عليه السّلام، يقول لأصحابه: اتّقوا اللّه و كونوا إخوة بررة متحابّين في اللّه متواصلين متراحمين، تزاوروا و تلاقوا و تذاكروا أمرنا و أحيوه.

و عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال يحقّ على المسلمين الاجتهاد في التّواصل و التّعاون على التّعاطف و المواساة لأهل الحاجة و تعاطف بعضهم على بعض حتّى تكونوا كما أمركم اللّه عزّ و جلّ: «رحماء بينهم ... الآية و عنه عليه السّلام: تواصلوا و تبارّوا و تراحموا، و كونوا إخوة أبرارا كما أمركم اللّه عزّ و جلّ.

مسلمين مأمورند به دوستى و مواصلت و نيكويى به يكديگر و مودّت و اخوّت.

و معلوم است آنچه موجب ازدياد اين معانى شود، محبوب و مرغوب است، و آنچه اين عقد مواصلت و اخوّت را بگسلد و تفرقه در بين جمعيت اندازد، مبغوض صاحب شرع و مخالف مقاصد بزرگ اوست. و پر واضح است كه اين كبيره موبقه اگر رايج شود در بين جمعيتى، موجب كينه و حسد و بغض و عداوت شده و ريشه فساد در جمعيت بدواند، درخت نفاق و دورويى در آنها ايجاد كند و برومند نمايد، و وحدت و اتحاد جامعه را گسسته كند، و پايه ديانت را سست كند. و از اين جهت بر فساد و قبح آن افزوده گردد.

پس بر هر مسلم غيور ديندارى لازم است براى [حفظ] شخص خود از فساد و نوع اهل دين از نفاق و نگهدارى حوزه مسلمين و نگهبانى وحدت و جمعيت و احكام عقد اخوّت، خود را از اين رذيله [حفظ] كند و آنها را نهى از اين عمل قبيح نمايد، و اگر خداى نخواسته تا كنون داراى اين عمل زشت [بوده‏]، از آن توبه كند، و در صورت امكان و عدم فساد، از صاحبش استرضاء و استحلال نمايد، و الا براى او استغفار كرده، و ترك اين خطيئه را نموده، و ريشه صداقت و وحدت و اتحاد را در قلب خود كشت كرده، تا از اعضاى صالحه جامعه به شمار آيد و يكى از اجزاى دخيله در چرخ اسلام باشد. و اللّه الهادى إلى سبيل الرّشاد.

**فصل در بيان علاج اين موبقه است‏**

بدان كه علاج اين خطيئه عظيمه چون خطيئات ديگر به علم نافع و عمل توان نمود.

اما علم، پس چنين است كه انسان تفكر كند در فايده مترتبه بر اين عمل و آن را مقايسه كند با نتايج سوء و ثمرات زشتى كه بر آن مترتب است، و آن را در ميزان عقل گذاشته از آن استفتا نمايد. البته انسان با خود دشمنى ندارد، تمام معاصى از روى جهالت و نادانى و غفلت از مبادى آن و نتايج آن از انسان صادر مى‏شود. اما فايده خيالى مترتّب بر آن، آن است كه انسان به قدر چند دقيقه قضاى شهوت نفسانى خود را در ذكر مساوى مردم و كشف عورات آنها كرده، و با بذله گويى و هرزه سرايى، كه ملايم با طبيعت حيوانى يا شيطانى است، صرف وقت نموده مجلس آرايى نموده و تشفّى قلبى از محسودان نموده است.

اما آثار زشت آن، شمه‏اى از آن را در فصلهاى سابق شنيدى. اكنون شمه‏اى از آن را گوش كن و عبرت گير و در ميزان مقايسه گذار. البته اين تفكر و موازنه نتايج حسنه دارد. اما آثار آن در اين عالم، آن است كه انسان از چشم مردم مى‏افتد و اطمينان آنها از او سلب مى‏شود. طباع مردم بالفطره مجبول به حبّ كمال و نيكويى و خوبى و متنفر از نقص و پستى و زشتى است، و بالجمله، فرق مى‏گذارند بين‏ اشخاصى كه احتراز از هتك مستور و از كشف اعراض و سراير مردم كنند، و غير آنها. حتى خود مغتاب نيز شخص محترز از اين امور را از خود ممتاز داند، فطرة و عقلا. اگر كار را از حد گذراند و پرده ناموس اعراض مردم را دريد، خداوند او را در همين عالم رسوا مى‏كند. چنانچه در روايت اسحاق بن عمّار، كه سبق ذكر يافت، مذكور است. و بايد انسان بترسد از آن رسوايى كه به دست حق تعالى واقع شود كه جبران پذير نخواهد بود. پناه مى‏برم به خداوند از غضب حليم. بلكه ممكن است هتك حرمات مؤمنين و كشف عورات آنها انسان را منتهى به سوء عاقبت كند، زيرا كه اگر اين عمل در انسان ملكه شد، تأثيراتى در نفس دارد كه يكى از آنها اين است كه توليد بغض و عداوت مى‏كند نسبت به صاحبش، و كم كم زياد مى‏شود. و ممكن است اين بغض و عداوت باعث شود كه در وقت مردن كه كشف بعض حقايق بر انسان شود و معاينه بعض عوالم را كرد و پرده ملكوت برداشته شد، انسان به واسطه رؤيت مقامات آنها و اكرام و اعظام حق تعالى از آنها به حق تعالى بغض پيدا كند: انسان بالجمله دشمن دوست دشمن است، و مبغض محبّ مبغوض است، پس، با دشمنى حق و ملائكه او، از اين عالّم منتقل شده به خذلان ابدى و شقاوت دائمى رسد.عزيزم، با بندگان خدا، كه مورد رحمت و نعمت او هستند و مخلّع به خلعت اسلام و ايمان‏اند، دوستى پيدا كن و محبت قلبى داشته باش. مبادا به محبوب حق دشمنى داشته باشى كه حق تعالى دشمن دشمن محبوب خود است، و تو را از ساحت رحمت خود طرد مى‏كند. و بندگان خاص خدا در بين بندگان مخفى هستند، و معلوم نيست اين دشمنى تو و هتك ستر و كشف عورت اين مؤمن برگشت به هتك ستر خدا نكند. مؤمنين اولياء حق‏اند. دوستى با آنها دوستى با حق است، و دشمنى آنها دشمنى با حق است. بترس از غضب حق و بر حذر باش از خصومت شفعاء روز جزا- ويل لمن شفعاؤه خصماؤه. [1] قدرى تفكر كن در اين نتايج دنيويه و اخرويه اين معصيت، و قدرى تأمل كن در آن صورتهاى موحشه مدهشه كه در قبر و برزخ و قيامت به آن مبتلا مى‏شوى، و مراجعه كن به كتب معتبره اصحاب، رضوان اللّه عليهم، و اخبار مأثوره از ائمه اطهار، سلام اللّه عليهم، كه حقيقة كمر شكن است، پس، موازنه و مقايسه كن بين يك ربع ساعت هرزه گويى و بذله سرايى و قضاى شهوت خيالى، و هزاران هزار سال گرفتارى، در صورتى كه اهل نجات باشى و با ايمان از اين عالم بروى، و الا مقايسه كن آن را با خلود در جهنم و عذاب‏ اليم هميشگى نعوذ باللّه منه.

علاوه بر اين، تو اگر دشمنى نيز دارى با شخصى كه از او غيبت مى‏كنى، مقتضاى دشمنى نيز آن است كه از او غيبت [نكنى‏] اگر ايمان به احاديث دارى، زيرا كه در حديث وارد است كه حسنات غيبت كن منتقل مى‏شود به نامه عمل كسى كه از او غيبت كرده، و سيئات اين به نامه آن منتقل مى‏شود. پس خواستى دشمنى با او كنى، با خود دشمنى كردى. پس بدان با خداوند نمى‏توانى ستيزه كنى. خداوند قادر است با همين غيبت تو آن شخص را در نظر مردم عزيز و محترم كند، و تو را به واسطه همين در نظر آنها خوار و ناچيز كند، و در محضر كروبيين نيز همين معامله را كند: نامه اعمال تو را از سيّئات پر كند، پس تو را مفتضح كند، و نامه اعمال او را از حسنات پر كند، و او را معززّ و محترم كند. پس، بفهم كه با چه قادر جبّارى در ستيزه هستى، و از دشمنى او بترس.

و اما عملى، به اين است كه تا چندى با هر زحمت شده كفّ نفس از اين معصيت كرده، مهار زبان خود را در دست گرفته كاملا از خود مراقبت كنى، و با خود قرار داد كنى كه چندى مرتكب اين خطيئه نشوى، و از خود مراقبت و محافظت كنى و حساب خود را بكشى، اميد است ان شاء اللّه پس از مدت كمى اصلاح شده قلع ماده آن بشود. و كم كم كار بر تو آسان مى‏شود، پس از چندى احساس مى‏كنى كه طبعا از آن منزجر و متنفرى، پس راحتى نفس و التذاذ آن در ترك اين مى‏شود.

**فصل در بيان آنكه ترك غيبت در موارد جايز اولى است‏**

بدان كه علما و فقها، رضوان اللّه، مواردى را از حرمت غيبت استثنا فرمودند كه در كلمات بعضى بالغ برده موضوع مى‏شود. و ما در صدد شمردن آنها نيستيم، زيرا كه اين اوراق موضوع براى بحث فقهى نيست. آنچه لازم است در اين مورد ذكر كنيم اين است كه انسان بايد در همه موارد از مكايد نفس ايمن نباشد و با كمال دقت و احتياط تامّ مشى كند، و در صدد عذر تراشى نباشد كه يكى از موارد استثنا را به دست آورده به عيبجويى و بذله گويى سر گرم شود.

مكايد نفس بسيار دقيق است. ممكن است انسان را از راه شرع مموّه [نموده‏] گول زند و وارد در مهالك كند. مثلا غيبت متجاهر به فسق گرچه جايز است. بلكه در بعض موارد كه موجب ردع او شود واجب است و از مراتب نهى از منكر به شمار مى‏آيد، ولى انسان بايد ملاحظه كند كه داعى نفسانى او در اين غيبت آيا همين داعى شرعى الهى است، يا داعى شيطانى و محرّك نفسانى در آن مدخليت دارد.

اگر داعى الهى دارد، از عبادات به شمار مى‏آيد، بلكه غيبت با قصد اصلاح متجاهر و عاصى از اوضح مصاديق احسان و انعام به اوست، گرچه خودش نفهمد. ولى اگر مشوب به فساد و هواهاى نفسانى است، در صدد تخليص نيت برآيد و از اعراض مردم بدون قصد صحيح اعراض كند بلكه عادت دادن نفس را به غيبت در مورد جايز نيز مضر به حال آن است، زيرا كه نفس مايل به شرور و قبايح است، ممكن است به واسطه احتراز ننمودن از آن در موارد جايز، كم كم وارد شود به مرحله ديگر كه آن موارد محرّمه است. چنانچه ورود در شبهات با آنكه جايز است ولى نيكو نيست، چون آنها حماى محرّمات است و ممكن است انسان به واسطه ورود در آنها در محرّمات نيز وارد شود. انسان بايد حتى الامكان نفس را پرهيز از اين امور دهد و از چيزهايى كه احتمال سركشى نفس در آنها مى‏رود احتراز كند.

بلى، در مواردى كه غيبت واجب مى‏شود، مثل مورد سابق و بعضى موارد ديگر كه علما ذكر فرموده‏اند، البته بايد اقدام نمود، ولى نيت را از هواى نفس و متابعت شيطان بايد تخليص نمود. ولى در موارد جواز ترك آن اولى و احسن است. هر امر جايزى را انسان نبايد مرتكب شود، و خصوصا اين طور از امور كه مكايد نفس و شيطان در آن خيلى كارگر است. در روايت است كه حضرت عيسى، سلام اللّه عليه، با حواريّين به مردار سگى گذشتند. حواريّين گفتند: چه قدر بوى اين مردار بد است! حضرت عيسى، عليه السلام، فرمود: چه قدر دندانهاى او سفيد است [1]! البته مربى نوع بشر بايد صاحب چنين نفس تزكيه شده‏اى باشد. راضى نشد از مصنوع حق تعالى ذكر سوء شود. آنها نقص او را ديدند، آن حضرت كمال آن را گوشزد آنها كرد. شنيدم در حديث است از حضرت عيسى، عليه السلام، كه فرموده: مثل مگس كه بر قاذورات مى‏نشيند نباشيد كه به موارد عيوب مردم متوجه باشيد.

و از حضرت رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله. روايت شده، قال: طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب النّاس. [2] انسان خوب است كه همان طور كه تفحص از عيوب مردم مى‏كند، قدرى از عيوب خود تفحص كند. چه قدر زشت است كه انسان داراى هزاران معايب از خود غفلت كند و به معايب ديگران بپردازد و آن را سربار معايب خود كند. اگر انسان قدرى در حالات و اخلاق و اعمال خود سير كند و به اصلاح آنها بپردازد. كارهايش اصلاح مى‏شود. و اگر خود را خالى از عيب بداند، از كمال جهل و نادانى او است. و هيچ عيبى بالاتر از آن [نيست‏] كه انسان عيب خود را نفهمد و از آن غافل باشد و با آنكه مجموعه عيوب است به عيوب ديگران بپردازد.

**فصل در بيان آنكه استماع غيبت حرام است**‏

چنانچه غيبت حرام است، گوش كردن به آن نيز رفيق آن است در حرمت. بلكه از بعض روايات ظاهر شود كه مستمع مثل مغتاب است در همه عيوب حتى وجوب استحلال و كبيره بودن آن. مثل النبوى، صلّى اللّه عليه و آله: المستمع أحد المغتابين. «1» و عن عليّ، عليه السّلام: السّامع أحد المغتابين. [1] «گوش كننده به غيبت نيز غيبت كن است.» و مقصود از «سامع» نيز مستمع است. بلكه از روايات بسيارى ظاهر مى‏شود كه ردّ غيبت واجب است: عن الصّدوق بإسناده عن الصّادق، عليه السّلام، فى حديث مناهى النّبى، صلّى اللّه عليه و آله: أنّ رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، نهى عن الغيبة و الاستماع إليها. إلى أن قال: ألا، و من تطوّل على أخيه في غيبة سمعها فيه في مجلس فردّها عنه، ردّ اللّه عنه ألف باب من الشّرّ في الدّنيا و الآخرة. فإن هو [لم يردّها و هو] قادر على ردّها، كان عليه كوزر من اغتابه سبعين مرّة. «پيغمبر اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، از غيبت و گوش كردن آن نهى فرمود. و بعد از آن فرمود: «آگاه باش كه كسى كه بر برادر خود منت گذارد و غيبتى را كه درباره او شنيد در مجلسى ردّ نمايد از او، خداى تعالى از او ردّ فرمايد هزار باب از شرّ در دنيا و آخرت. و اگر ردّ نكند آن را با آنكه قادر بر ردّ آن باشد، مى‏باشد بر او مثل گناه كسى كه غيبت كرده است او را هفتاد بار.»

و عن الصّدوق بإسناده عن جعفر بن محمّد، عليهما السلام، عن آبائه في وصيّة النبىّ لعلىّ، عليهما السّلام: يا علىّ، من اغتيب عنده أخوه المسلم فاستطاع‏ نصره فلم ينصره، خذله اللّه في الدّنيا و الآخرة. «فرمود رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، در ضمن وصيتهايش به حضرت امير المؤمنين، عليه السلام: «اى على، كسى كه پيش او غيبت شود برادر مسلمانش و قادر باشد بر يارى او و يارى نكند او را، رسوا كند او را خداوند در دنيا و آخرت.» و عن عقاب الأعمال بسنده عن النّبىّ، صلّى اللّه عليه و آله: من ردّ عن أخيه غيبة سمعها في مجلس، ردّ اللّه عنه ألف باب من الشّرّ في الدّنيا و الآخرة فإن لم يردّ عنه و أعجبه، كان عليه كوزر من اغتاب.

علامه علماى متأخرين، محقق جليل و جامع فضيلت علم و عمل، شيخ انصارى، رضوان اللّه تعالى عليه، مى‏فرمايد: «ظاهر اين است كه اين ردّ غير از نهى از غيبت است. و مراد به آن يارى كردن از غايب است به آن چيزى كه مناسب غيبت است: پس اگر عيب دنيوى باشد، به اين طور يارى كند او را كه عيب آن است كه خداى تعالى عيب شمرده، مثل معاصى كه بالاتر آن همين غيبت تو است از برادرت به چيزى كه خداى تعالى غيب نكرده او را. و اگر عيب دينى باشد، توجيه كند او را به چيزى كه از معصيت خارج شود. و اگر قابل توجيه نيست، يارى كند از او به اينكه مؤمن گاهى مبتلا مى‏شود به معصيت، پس سزاوار چنين است كه استغفار شود براى او، نه تعيير شود از او، و شايد تعيير تو او را بزرگتر باشد پيش خداى تعالى از معصيت او.»- انتهى كلامه و رفع مقامه.

و گاه مى‏شود كه مستمع علاوه بر آن كه ردّ غيبت كه واجب است نمى‏كند، مغتاب را به غيبت وادار مى‏كند، يا به شركت با او و همنفس شدن و عجبهاى بيموقع پى در پى گفتن، يا اگر از اهل صلاح به شمار آيد، به واسطه ذكرى يا استغفارى يا چيزهاى ديگرى كه وسايل شيطانى است، مغتاب را به غيبت وادار كند. و تواند بود كه حديث شريف كه وزر او را هفتاد مرتبه مثل وزر مغتاب قرار داده بود، اشاره به چنين اشخاصى باشد. نعوذ باللّه منه.

**تتميم كلام شهيد ثانى رحمه اللّه‏**

شيخ بزرگوار و محقق عالى مقدار، شهيد سعيد، رضوان اللّه عليه، را كلامى‏ است كه ما تتميم مى‏كنيم اين مقام را به ترجمه آن كلام شريف. فرمايد: «از پليدترين انواع غيبت، غيبتى است كه بعض اشخاص كه در صورت اهل علم و فهم هستند و اهل ريا هستند، مى‏كنند. زيرا كه آنها مقصود خود را مى‏فهمانند به صورت اهل صلاح و تقوى. اين‏ها غيبت مى‏كنند و اظهار مى‏كنند كه ما از آن پرهيز مى‏كنيم، ولى نمى‏دانند به واسطه نادانى و جهل خود كه آنها جمع بين دو زشتى نموده‏اند، يكى ريا و يكى غيبت. و مثل اين است كسى كه ذكر شود پيش او انسانى، بگويد: الحمد للّه كه ما مبتلا به حبّ رياست نيستيم. يا مثلا مبتلا به حبّ دنيا نيستيم. يا ما صفت كذايى را نداريم. يا بگويد نعوذ باللّه از كمى حيا، يا از بى‏توفيقى. يا بگويد خداوند ما را حفظ كند از فلان عمل مثلا. بلكه گاهى مجرد حمد خدا غيبت است، اگر از آن عيبت كسى فهميده شود، منتها اين غيبتى است كه در صورت اهل صلاح واقع شده. اين شخص خواسته كه عيب كند غير را به قسمى از كلام كه مشتمل بر غيبت و رياست، و دعواى خلاصى از عيب و مبرا بودن از آن است با آنكه واقع است در آن، بلكه بزرگتر از آن. و از طرق غيبت آن است كه گاهى پيش از آنكه بخواهد غيبت كسى را كند، از او مدحى مى‏كند و مثلا مى‏گويد:

فلانى چه حالات خوبى دارد! در عبادات كوتاهى نمى‏كند، ولى به واسطه كم صبرى، كه همه ماها به آن مبتلا هستيم، سستى در عبادات براى او پيدا شده. خود را مذمت مى‏كند و مقصودش مذمت از اوست! و از خود مى‏خواهد مدح كند به تشبيه كردن خود را به اهل صلاح در مذمت كردن از خود. اين شخص جمع كرده بين سه فاحشه غيبت و ريا و تزكيه نفس. و گمان مى‏كند كه از صالحين است و از غيبت تعفف مى‏كند! اين چنين شيطان بازى مى‏كند با اهل جهل و نادانى در صورتى كه اشتغال به علم و عمل پيدا كردند بدون آنكه طريقه را محكم كنند. پس، شيطان تعقيب كند آنها را و به مكايد خود حبط كند عمل آنها را و به آنها بخندد.

و از اين قبيل است آنكه اگر در مجلسى غيبتى شود و بعضى حاضرين نشنوند و يكى از آنها بخواهد غافلين را متوجه كند به غيبت، بگويد: سبحان اللّه چه چيز عجيبى است! اين شخص ذكر خدا كند و آن را وسيله تحقق باطل و خبث خود قرار دهد، مع الوصف به حق تعالى در اين ذكر منت گذارد. اين نيست جز از جهل و غرور.

و از اين قبيل است آنكه بگويد فلان شخص براى او فلان اتفاق افتاد يا مبتلا به فلان چيز شد، بلكه بگويد براى رفيق ما يا دوست ما چنين ابتلايى پيش آمد كرد، خداوند ما و او را بيامرزد. اين شخص اظهار دعا و تالم و دوستى و رفاقت مى‏كند و غيبت خود را با اين امور انجام مى‏دهد. و خداوند از خبث باطن و فساد نيت او مطلع است. و او به واسطه جهل خود نمى‏داند كه غضب حق نسبت به او بيشتر است از جهّال كه متجاهر به غيبت هستند.و از اقسام خفيه غيبت، گوش كردن به آن است از روى تعجب، زيرا كه او اظهار تعجب مى‏كند كه نشاط مغتاب زياده گردد در غيبت و او را وادار به غيبت مى‏كند به تعجب. مثلا مى‏گويد: من تعجب مى‏كنم از اين حرف! من تا كنون نمى‏دانستم آن را! من از فلانى اين كار را نمى‏دانستم! مى‏خواهد تصديق كند با اين كلمات مغتاب را و از او طلب زيادت كند با لطايف، با آنكه تصديق غيبت نيز غيبت است و گوش كردن به آن، بلكه سكوت كردن در وقت شنيدن آن، غيبت است.»- انتهى ترجمة كلامه «1»، رفع مقامه.

و گاه شود كه عناوين ديگر بر غيبت نيز افزوده شود و بر فساد و قبح و عقاب آن افزوده گردد، مثل آنكه شخص مغتاب در پيش روى آن كس كه غيبت او را كند اظهار دوستى كند و مدح و منقبت از او كند. و اين از مراتب نفاق و دورويى و دو زبانى است كه در اخبار از آن مذمت بليغ شده است. ففي الكافى الشّريف بإسناده عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: من لقي المسلمين بوجهين و لسانين جاء يوم القيامة و له لسانان من نار. فرمايد: «كسى كه ملاقات كند مسلمانان را با دو رو و با دو زبان، بيايد در روز قيامت و حال آنكه از براى او دو زبان است از آتش.»

اين است صورت اين عمل قبيح و نتيجه اين نفاق در عالم آخرت. پناه مى‏برم به خداى تعالى از شرّ زبان و نفس امّاره خود. و الحمد للّه أوّلا و آخرا.